



نه گفتن مداوم به فراخوانی بیرونی؛ سیاست و نقد در مقام آری گویی به سیمپتوم

پدیدآورنده (ها) : ملک‌زاده، حمید

علوم اجتماعی :: نشریه سوره اندیشه :: مهر و آبان ۱۳۹۴ - شماره ۸۶

صفحات : از ۵۵ تا ۵۸

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1226039>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



نه گفتن مداوم به فراخوانی بیرونی

سیاست و نقد در مقام آری گویی به سیمپتوم

حمید ملک‌زاده / دانشجوی دکتری اندیشه‌ی سیاسی دانشگاه تهران



● مقدمه

چه جور رابطه‌ای میان نقد و سیاست وجود دارد؟ آیا نقد می‌تواند جزئی از «علم سیاست» باشد؟ آیا نقد، «روان‌شناسی سیاسی» است؟ آیا نقد، «جامعه‌شناسی سیاسی» است؟ و در کنار این پرسش‌ها این پرسش بنیادین را باید قرار بدهیم که آیا نقد را باید چیزی مربوط به علم به حساب بیاوریم؟ به معنای دقیق‌تر، آیا انتقاد کردن یک کنش علمی است؟ این‌ها سؤال‌هایی است که من سعی خواهم کرد تا حدی به آن‌ها پاسخ بدهم. برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها به‌طور خاص از فهمی که اسلاوی ژیریک از مفاهیم لاکانی ارائه داده است استفاده می‌کنم. همین‌طور برای غنا بخشیدن به فهمی که بنا دارم از سیاست ارائه بدهم، از فهمی بینا-ذهنی از سیاست استفاده خواهم کرد. تلاش می‌کنم تا نشان بدهم که چطور سیاست، به‌عنوان دخالت‌گری دولت در مقام یک هستی عینی^۱، آنطور که هگل در استقرار شریعت در مذهب مسیح از این مفهوم افاده می‌کند، درکنه وجودش با یک جور ادعای شناختی درباره‌ی جهانی که شهروندان به صورتی بینا-ذهنی^۲ زیسته‌اند ملازم است. تلاش می‌کنم تا نشان بدهم که سیاست در این معنا، در مقام دخالت‌گری معطوف به بخیه زدن فانتزی، یک جور به سامان کردن زندگی بیرون از عمل بینا-ذهنی سوره‌های فعال در یک زیست جهان است. امیدوارم بتوانم در خلال این مقاله از سیاستی دفاع کنم که، با عنایت به بحث هگل درباره‌ی مسیحیت و رابطه‌اش با شریعت، بتوانم آن را سیاستی خودانگیخته، برآمده از واقعیت‌هایی که یک مردم در تجربه هرروزه‌اش آن را زندگی می‌کند، بنامم. سیاستی شامل مجموعه‌ای پیشا-نظری^۳، یا آنطور که ممکن است پدیدارشناسی هوسرلی آن را سیاستی پیشا-علمی بنامد، که نهادهای مادی و روانی‌ای را ایجاد می‌کند که در کار سامان بخشیدن به جریان زندگی، یک باهم-بودگی در زیست جهان تقویمی را به وجود می‌آورد. با عنایت به چنین رهیافتی درباره‌ی سیاست است که امیدوارم بتوانم نشان بدهم نقد اصولاً از جنس عمل نیاندیشیده برای افشا کردن دخالت‌گری‌های امر بیرونی است. نقد در بنیان خود یک جور به نمایش درآوردن^۴ امکاناتی جدای از چیزی است که دولت به آن دعوت می‌کند. یک جور «نه گفتن مداوم» است به یک

- 1-Objective
- 2-inter-subjective
- 3-pre-theoretical
- 4-exhibition

فراخوانی بیرونی. با این کار می‌خواهم نشان بدهم که نقد از جنس عمل نیاندیشیده و نه تئوری پردازی است. این ادعا براین باور اساسی بنیان گذاشته شده است که علم اصولاً نیازمند سازمان و نهادهای بیرونی، نسبت به زندگی هرروزه مردم و همراه با آیین‌ها و مناسک و البته سازمان‌دهی خاصی است. این ویژگی‌های کنش‌های علمی، پیوندی مشخص با سیاست در معنای اول آن، آنطور که در بالا توضیح دادیم، ایجاد می‌کنند. تا جایی که می‌توانیم ادعا کنیم پیوندی غیرقابل انکار میان علم و مفاهیمی مانند کنترل و سلطه و البته دخالت‌گری وجود دارد. برای انجام دادن این کار، و قبل از هرچیز، تلاش خواهم کرد تا مفاهیم مورد استفاده‌ام در این نوشتار را به‌طور مختصر مورد بررسی قرار داده و در پایان به جمع‌بندی مسائل مورد نظرم بپردازم.

● سیاست در مقام فانتزی

«هرگاه پدیده‌ای اجتماعی مستقیماً بر اساس پدیده‌ای روان‌شناسانه تبیین شود باید یقین بدانیم که تبیین مزبور باطل است.» (Durkheim, 1982:339) (به نقل از لاکان و امر سیاسی) این عبارت از دورکیم شاید دست‌آویزی برای منع کردن استفاده از هرشکلی از روان‌شناسی‌گری در مطالعه‌ی امور مربوط به زندگی اجتماعی و سیاسی باشد؛ مسئله‌ای که با ظهور نظریه‌های روان‌کاوانه‌ی فروید و لاکان به‌طور خاص مورد تردید قرار گرفت. با این دو گونه از نظریه‌پردازی بود که امکان تازه‌ای برای فهم زندگی اجتماعی براساس نظریه‌هایی برآمده از تحلیل روان فردی فراهم شد؛ نظریه‌هایی که به‌طور خاص چگونگی شکل‌گیری آگود ارتباط با ساخت‌های مادی و روانی فعال در یک جامعه را مورد مطالعه قرار دادند. «کار اصلی فروید این بود که نشان داد ارتباط روان‌کاوانه هسته‌ی اصلی پیوند اجتماعی را بر می‌سازد. به همین دلیل است که اندیشه‌ی ما در قلمرو سیاسی را جایز می‌شمارد.» (Miller, 1992:8) لاکان نیز به اعتبار فهمی که از سوره ارائه می‌دهد شکلی ویژه از ارتباط آگو و ساخت اجتماع برقرار می‌کند؛ ارتباطی که بیش از هرچیز در صورت‌بندی مفهوم فانتزی و رابطه‌اش با آگو تبلور پیدا می‌کند. به معنای دیگر «لاکان بینشی از سوره‌ی بشری در اختیار نظریه‌ی اجتماعی می‌گذارد که بر رابطه‌ی آمال فردی و اهداف اجتماعی پرتو تازه‌ای می‌افکند.» (Feher-Gurewicz, 1996:154)

در لاکان، فانتزی یک جور فراخوانی به شکلی از در جهان بودن است؛ یک جور ادعای شناختی برای معنابخشی به چیزی که از آن با عنوان امر واقع یاد می‌کنند. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، فانتزی آن بنیان شناختی‌ای است که چیزها را به چیزی که هستند تبدیل می‌کند. یک نظام معنابخشی به جهان که سوره و جهان پیرامونش

را به‌طور همزمان معنای می‌کند و امکان عمل کردن در جهان را برای آگو فراهم می‌آورد. به قرائت ژیریک، بیرون از فانتزی چیزی وجود ندارد. فانتزی «ابژکتیو» نیست (چون خارج از ادراک سوژکتیو وجود ندارد)، اما «سوژکتیو» هم نیست (چون به خودآگاهی سوژکتیو تقلیل پذیر نیست). فانتزی، به تعبیر ژیریک، به ساحت «سوژکتیو-ابژکتیو» تعلق دارد (Zizek, 1977: 66) ساحتی که سوره در چگونگی پاسخی که به فراخوانی‌های آن می‌دهد زاییده می‌شود. به بیان دیگر سوره تا زمانی که به دست یک دال بازنمایی می‌شود در عرصه‌ی وجود حضور دارد: «ساحت نمادین برساننده سوره است.» (II:29) (استاوراکاکیس، ۱۳۹۲: ۴۳)

فانتزی مجموعه افق‌های امکانی آگورا مشخص می‌کند، موضوع میل و راه دنبال کردن کیف را تعیین کرده و آن‌ها را در مقابل سوره قرار می‌دهد.

نقد اصولاً از جنس عمل

نیاندیشیده برای افشا کردن

دخالت‌گری‌های امر بیرونی است.

نقد در بنیان خود یک جور به

نمایش درآوردن امکاناتی جدای از

چیزی است که دولت به آن دعوت

می‌کند. یک جور «نه گفتن مداوم»

است به یک فراخوانی بیرونی

سوره انسانی در فانتزی با خودش مواجه می‌شود، احساس نیاز می‌کند و نیاز خودش را دنبال می‌کند. به بیان ژیریک «در صحنه‌ی فانتزی، میل تحقق نمی‌یابد، ارضاء نمی‌شود»، بلکه پراساخته می‌شود (یعنی ایزه‌اش به آن داده می‌شود). از خلال فانتزی یاد می‌گیریم «چگونه میل بورزیم» (ژیریک، ۱۳۸۴ الف: ۱۷۸). این مسئله در لاکان به صورتی است که به ما اجازه می‌دهد تا ادعا کنیم، این تنها در فانتزی است که سوره می‌تواند فهمی از کیف و ارضاء شدن آن داشته باشد. یا اگر بخواهیم طور دیگری بگوییم «فانتزی ساحتی است که میل را تحریک می‌کند و بر می‌انگیزد، دقیقاً به این دلیل که فانتزی وعده‌ی پر کردن فقدان در دیگری بزرگ را می‌دهد، فقدان که به موجب گم شدن ژوئیسانس به وجود آمده است.» (استاوراکاکیس، ۱۳۹۲: ۹۲)

در ادبیات لاکان، سوره به اعتبار مفهوم لاکانی «نقطه‌ی کاپیتون» به فانتزی گره می‌خورد. «نقطه‌ی آجیدن»، نقطه‌ای است که سوره از طریق آن به دال دوخته می‌شود و در عین حال نقطه‌ای است که فرد را استیضاح و بدل به سوره می‌کند، آن هم با خطاب قرار دادن فرد با فراخواندن یک دال اعظم خاص - در یک

نقد امکان همواره بازاندیشی در معنای از پیش داده شده به امرواقع است؛ تلاشی دوباره برای پر کردن هیچ. این تلاشی است نیاندیشیده که ضرورتاً در زندگی به اجرا درمی آید

دیگری بزرگ است که در اینجا بهانه‌ای برای تقسیم‌بندی دوگانه ما از سیاست ارائه می‌دهد. در این بخش سعی خواهم کرد دو فهم گوناگون از سیاست، سیاست در مقام امری آبجکتیو و بیرونی و سیاست به معنای عملی خود-انگیخته و بیناذهنی، را بر اساس آنچه در بالا گفتم ارائه بدهم.

اگر این مسئله پذیرفته شود که «سیاست‌ورزی را تنها می‌توان در چارچوب مکانی، به صورت مجموعه‌ای از اعمال و نهادها، در قالب یک دستگاه بازنمایی کرد، گیریم دستگاهی رو به گسترش. سیاست‌ورزی هم‌ارز واقعیت سیاسی است و واقعیت سیاسی، مانند تمام واقعیت‌ها، در وهله‌ی اول، در ساخت نمادین ساخته می‌شود و پس از آن توسط فانتزی تأیید می‌شود.» (استواراکاکیس، ۱۳۹۲: ۱۴۲) آنگاه نفس سیاست به اعتبار چیزی که سوژه‌های استیضاح‌شونده در خلال همسان‌پنداری با او به اجرا می‌گذارند تعریف خواهد شد. سیاست یک جور سازمان روانی و مادی است که در جریان زندگی روزمره به اجرا درمی‌آید؛ نمایشی که درون خودش چگونگی کیفیات مربوط به معنا بخشی به امر واقع را نشان می‌دهد. این نمایش همچنین چستی معنای مورد نظر را در خودش به اجرا در می‌آورد؛ استیضاحی که همسان‌پنداری آگو با آن، بنیان این بودن در جهان را شکل می‌دهد؛ استیضاحی که می‌تواند دو منشأ کاملاً متفاوت داشته باشد: یکی از آن‌ها یک ادعای شناختی مجهز به پلیس و نظام آموزشی سازمان‌یافته‌ای است که وظیفه‌ی بخیه کردن شکاف‌های فانتزی را برعهده دارند و دیگری یک جور عمل خودانگیخته‌ی تقویمی در مواجهه با مسائل تازه در یک زیست جهان است که امکانات تازه‌ی بیناذهنی برای معنا بخشی به جهانی که یک بینا-ذهنیت درون آن زندگی می‌کند را به وجود می‌آورد. در تلقی اول از سیاست، با یک جور ادعای شناختی مواجه هستیم که مراقب است تا سوژه‌های استیضاح‌شونده‌ای که به دنبال آرزوی برآورده شدن میلشان به پرشدگی امر واقع به او آری گفته‌اند با شکافی که در خود دارد مواجه نشود؛ همینطور تلاش می‌کند تا آن سوژه‌هایی که چنین مواجه‌ای را تجربه کرده‌اند را به کمک پلی، زندان و یا درمانگاه‌های روانی، از دنبال کردن سیمپتومشان محروم نماید. سیاست در این

را به سمت شکلی از ساختارگرایی سوق بدهد. این اتفاق تنها وقتی می‌افتد که یک مسئله‌ی اساسی لاکانی درباره‌ی فانتزی را در نظر بگیریم. در لاکان، دیگری بزرگ، که فانتزی استیضاح سوژه‌های فردی توسط اوست، وحدتی یک پارچه و فاقد شکاف نیست. در لاکان، دیگری بزرگ آغشته به شکافی پر نشدنی است که مسئولیت پنهان کردن آن با فانتزی است. این شکاف یا درد نشان نقش مهمی در دو فهمی که من قصد دارم از سیاست ارائه بدهم خواهد داشت. همینطور در فهمی که از نقد ارائه خواهم داد. «اساسی‌ترین بعد نظریه لاکانی تشخیص این معنی نیست [آنکه سوژه‌ی لاکانی منقسم می‌شود، خط می‌خورد و در زنجیره‌ی دلالت‌گری، هم‌ارز فقدان است] بلکه کشف این واقعیت است که دیگری بزرگ یا ساحت نمادین نیز بر اثر امتناع بنیادی خاصی، خط خورده و مسدود است و حول هسته‌ای تروماتیک، حول فقدان محوری شکل گرفته است.» (ZiZek, 1989: 122) پس ساحت نمادین یک وحدت کامل و به تمامیت رسیده نیست، یک فراخوانی آغشته به شکافت است. فقدان که باید پوشیده شود. و بدین ترتیب «طرح لاکان از حیات اجتماعی-سیاسی عبارت است از بازی مدور پایان‌ناپذیر امکان و امتناع، ساختن و ویران کردن، بازنمایی و ناکامی در بازنمایی، مفصل‌بندی و درهم ریختگی، واقعیت و ساحت واقع، و سیاست‌ورزی و امر سیاسی.» (استواراکاکیس، ۱۳۹۲: ۱۴۶). بدین ترتیب معلوم می‌شود «تا جایی که موضوع پر شدن خلاء دیگری بزرگ مطرح است، فانتزی را با توجه به رابطه‌اش با مفهوم لاکانی سمپتوم بهتر می‌توان فهمید؛ بر اساس یکی از خوانش‌های ممکن، فانتزی و سمپتوم دو اصطلاح درهم تافتة هستند. سمپتوم انسجام عرصه ساخت‌های ما از واقعیت و موضوع همان‌انگاری را با تجسم بخشیدن به ژوئیسانس سرکوب شده مختل می‌کند. ژوئیسانس سرکوب شده بخش بی‌ثبات‌کننده‌ی طبیعت است که تن به نمادپردازی منسجم نمی‌دهد. سمپتوم هسته‌ی واقعی لذت است، ژوئیسانس سرکوب شده‌ای که باز می‌گردد و هرگز «از تحمیل خویش [به ما] دست بر نمی‌دارد.» (Soler, 1991: 214) از اینجا ما وارد فهم دوگانه‌ای که از سیاست داریم خواهیم شد.

● سیاست و مسئله‌ی معنا

گفتیم که سیاست مسئله‌ای مربوط به معناست. یعنی یک جور فراخوانی است به شکلی از در جهان بودن که یک نظم نمادین خاص را بازتولید می‌کند. در ادبیات لاکانی این فراخوانی از سوی دیگری بزرگ صورت می‌پذیرد که خود سوژه‌ای آغشته به شکاف است. همین مسئله‌ی

1-symptom

کلام «نقطه‌ی آجیدن» نقطه‌ی سوژه‌مند شدن زنجیره‌ی دال است.» (ژیرک، ۱۳۸۴ الف: ۱۵۱) این دسته از مفاهیم لاکانی تصویری از چگونگی شکل‌گیری سوژه‌ی فردی در ارتباط با فراخوانی‌های اجتماعی را به ما نشان می‌دهند و زمینه‌ساز ارائه‌ی قرائتی سیاسی از روانکاوی لاکانی می‌گردند؛ قرائتی که بر اساس آن، فانتزی به عنوان یک ساحت نمادین در کار شکل بخشیدن به سوژه‌هایی است که به اعتبار احساس این همانی با دیگری بزرگ، به تولید و بازتولید فانتزی می‌پردازند. در این قرائت لاکانی، سوژه یک فقدان است. به بیان روشن‌تر «اگر سوژه‌ی لاکانی ماهیتی داشته باشد، این ماهیت همانا «فقدان ماهیت» است» (Cahtin, 1996: 196) که به چیزی از درون فانتزی خوانده می‌شود. مفهوم سلطه‌ی سیاسی باید به اعتبار همین فراخوانی و این همانی سوژه با آن فهمیده شود. «سوژه‌ی دال، در نهایت سوژه‌ای است دچار فقدان تمام‌عیار. این مورد پیشاپیش نشان‌دهنده‌ی دلالت سیاسی مقوله‌ی لاکانی سوژه‌ی دچار فقدان است. این فقدان همانا ردپایی از کنش حذف‌ناپذیر قدرت در بنیان شکل‌گیری سوژکتیویته یا، به عبارتی، ردپای حذف‌ناپذیر قدرت در بنیان شکل‌گیری سوژکتیویته یا، به عبارتی، ردپای تصمیمی از هیچ است که مستلزم از دست دادن امکانات یا وضعیت‌های روانی خاص و تشکیل امکانات و وضعیت‌های جدیدی است.» (استواراکاکیس، ۱۳۹۲: ۴۳) یا به بیان لاکلاو «مفهوم لاکانی نقطه‌ی کاپیتون، گره‌گاهی که معنا را تثبیت می‌کند، عمیقاً با نظریه‌ی سلطه مناسب دارد.» (Laclau, 1988: 255)

چیزی که در این مقاله برای ما از اهمیت برخوردار است به طور خلاصه عبارتست از این مسئله که سیاست، مقوله‌ای مربوطه به

چیزی که ما از آن به عنوان نقد یاد می‌کنیم، سرسپردگی به سیمپتوم است؛ دنبال کردن عمل خلاقانه‌ی تقویمی یک مردم برای تولید کردن معناهای تازه برای وضعیت تازه‌ای که با آن روبه‌رو شده است

معناست. این معنا، که بر اساس استدلالاتی که در مقالات پیشین در همین مجله داشته‌ام باید به عنوان آبجکتیویته سیاست فهمیده شود، بر اساس یک مکانیسم فراخوانی عمل می‌کند. تصویری که ما در اینجا از معنای فانتزی و کارکرد سیاسی آن در لاکان ارائه دادیم، ممکن است ما

نقد علمی پسینی نیست که در خدمت به یک نظام بیرونی قرار بگیرد. نقد صرفاً عمل نیاندیشیده و پیشاعلمی سوژه‌های فعال در یک بینادذهنیت برای پاسخ دادن به نیازهای جدیدی است که «در یک جهان مشترک بودن» برایشان ایجاد کرده است

فهم، خودش را در دولت نشان می‌دهد. ایده‌ی دولت بنیان‌ش بر چنین فراخوانی‌ای قرار گرفته است. در این معنا دولت عبارت خواهد بود از یک نهاد عینی، چنان که در مقدمه و با اشاره به هگل آوریم، که به‌طور همزمان مشغول معنابخشی به جهان متناسب با ضروریات برآمده از نظامی است که او را فره‌تر می‌کند و از سوی دیگر نگهبان سیمپتوم‌های سوژه‌هایش است. دولت یک فراخوانی پذیرفته‌شده، قوام گرفته و مراقب است. با این حال این تنها فهمی نیست که می‌توانیم از یک نظرگاه لاکانی، با عنایت به مفاهیمی که در بالا مورد بررسی قرار گرفت ارائه بدهیم. فهم دیگری از سیاست وجود دارد که به‌نظر می‌رسد بتوانیم با استفاده از بنیان کنش‌های تقویمی و بینادذهنی در یک زیست‌جهان درآمووند هوسل توضیحش بدهیم. می‌دانیم که یک زیست‌جهان «امری تاریخی و اجتماعی است. نوعی زمینه‌ی بنیادی که به‌صورت جهان مشترک، برآذهان پدیدار می‌شود و در قالب زیستن در واقعیتی نظم‌یافته به زندگی معنا می‌بخشد.» (برگر، ۱۹۷۴: ۶۴) (به نقل از معینی، ۱۳۹۴: ۴۲) یکی از مهم‌ترین مسائلی که همراه زیست‌جهان‌باوری است امکان یک جور انبان دانش تقویمی در مقام آرشیوی از دانش پیشاعلمی یک مردم که تجربه‌ی مشترکی درباره‌ی با هم بودنشان در جهان دارند. دانشی پیشا-نظری که محصول مجموعه‌ای از کنش‌های تقویمی پذیرفته‌شده در حس مشترکی است که یک باهم-در-جهان بودن ایجاد کرده است. براساس این فهم از زیست‌جهان، یک جور معنابخشی بینا-ذهنی که کارکردهای فانتزی در ادبیات لاکان دارد را می‌توانیم مورد شناسایی قرار بدهیم. این وقتی برای معنا، معنادارتر می‌شود که ببینیم هر تجربه‌ای از جهان، براساس فهمی که از پدیدارشناسی داریم، ضرورتاً تجربه‌ای بینا-ذهنی است؛ یعنی تجربه‌ای که درون یک مجموعه از نظام‌های معنایی از پیش زندگی شده برای ما ممکن گردیده است. چیزی که ممکن است خواننده‌ی فارسی‌زبان تحت عنوان «پرتاب‌شدگی در جهان» بارها و بارها با آن

مواجه شده باشد. اگر بخواهیم از ادبیات لاکانی استفاده کنیم، می‌توانیم بگوییم که فانتزی محصول نهایی کنش تقویمی بینا-ذهنی یک بینادذهنیت است که پیش از ما قوام یافته و ما به‌طور ابتدایی جهان را درون آن تجربه می‌کنیم. یک زیست‌جهان، درست مانند یک فانتزی، یک جور دیگری بزرگ است، شکاف‌های خاص خودش را دارد، و به‌عنوان یک مجموعه از امکان‌های افقی چیزی را که ما می‌توانیم باشیم در خودش از پیش مهیا کرده است. بدین ترتیب هر زیست‌جهانی، به اعتبار همین ویژگی‌هایش و نسبی که با مسئله معنا برقرار می‌کند یک جور سیاست، یک جور در جهان بودن و نظام‌های مادی و روانی خاص خودش را دارد. در این تعبیر، سیاست یک هستی تاریخی، بدنمند و یک جور بودن فعال در جهان است. با این تفاوت که در هر زیست‌جهان همواره امکان بازنگری درباره‌ی امر از پیش تقویم شده به‌صورت بینادذهنی وجود دارد. براساس آنچه هوسل در کتاب‌های اول و دوم ایده‌ها نشان می‌دهد، امکان بازنگری در امر از پیش تقویم شده، که خود را در هیتوس‌های فعال در یک بینادذهنیت نشان می‌دهند، همواره امری ممکن، و خصلتی مطلوب است. براساس بخش‌هایی از ایده‌ها، حتی می‌توانیم ادعا کنیم که این بازنگری التفاضلی در ذات عمل تقویمی یک بینادذهنیت وجود دارد. بدین ترتیب با فهمی از سیاست مواجه می‌شویم که، در مقام شکلی از بودن در جهان، خودانگیخته، بینا-ذهنی، مبتنی بر حس مشترک، و در نهایت همراه با آری‌گویی نسبت به سیمپتوم‌های خود است. این گشودگی نسبت به سیمپتوم به‌خاطر وابستگی حیات آن به عمل خلاقانه‌ای است که یک بینا-ذهنیت را شکل داده است.

● معنا، سیاست و نقد

در مقدمه‌ی این نوشتار اشاره کردیم که نقد اصولاً از جنس عمل نیاندیشیده برای افشا کردن دخالت‌گری‌های امر بیرونی است؛ که در بنیان خود یک جور به نمایش درآوردن امکاناتی جدای از چیزی است که دولت به آن دعوت می‌کند. یک جور «نه گفتن مداوم» به یک فراخوانی بیرونی است. اگر این مسئله پذیرفته‌شده باشد که «دیگری بزرگ تنها در صورتی وجود دارد که خود وندها/سوژه‌ها چنان رفتار کنند که گویی او وجود دارد» (ژیرک، ۱۳۹۲: ۲۰)، خواهیم دید که نقد، یک جور افشا کردن شکاف‌های فانتزی در جریان زندگی هرروزه یک مردم است. نقد یک جور سلبیت کُنا باید به حساب بیاید که از ضروریات‌های ذاتی زندگی در کنار یکدیگر به حساب می‌آید. براساس این فهم، چیزی که ما از آن به‌عنوان نقد یاد می‌کنیم، سرسپردگی

به سیمپتوم است؛ دنبال کردن عمل خلاقانه‌ی تقویمی یک مردم برای تولید کردن معنا‌های تازه برای وضعیت تازه‌ای که با آن روبه‌رو شده است. نقد از جنس سیاست به معنای دومی است که در بالا به آن اشاره کردیم؛ امکان همواره بازاندیشی در معنای از پیش داده‌شده به امر واقع است؛ تلاشی دوباره برای پرکردن هیچ. این تلاشی است نیاندیشیده که ضرورتاً در زندگی به اجرا درمی‌آید. اگر این مسئله پذیرفته‌شده باشد که در لاکان «سوژه با دیگری بزرگ همان‌انگاری می‌کند، اما دیگری بزرگ دچار فقدان است و نمی‌تواند هویت پایداری تأمین کند و از این رو ذاتاً قادر به حفظ میل همان‌انگاری نیست، میلی که به جنبه‌ی بنیادین فقدان و نیز تأکید به وصله‌پینه کردن این فقدان بستگی دارد» (استاوراکاکیس، ۱۳۹۲: ۹۲)، آنگاه خواهیم دید که نقد نمایش دادن این فقدان در دیگری است. تلاشی است برای نشان دادن این واقعیت که «دیگری بزرگ، به‌رغم تمامی این قدرت پس‌زمینه‌ای، چیزی شکننده و بی‌جوهر، چیزی کاملاً مجازی است - مجازی از آن حیث که شأن آن شأن یک پنداشته‌ی همخودونده/انترسابژکتیو است» (ژیرک، ۱۳۹۲: ۲۰). نباید نقد را با ارزیابی‌های حسابگرانه‌ای که عموماً در کنش‌های علمی یا نظری و برای بهبود بخشیدن به امکان پنهان‌کاری درباره‌ی شکاف‌های فانتزی انجام می‌شود خلط کنیم. همین‌طور نباید نقد را با افشاگری‌های ایدئولوژیکی که نظریه‌پردازان رادیکال دموکراسی فکر می‌کنند برای نیروبخشیدن به موتور دولت دموکراتیکشان لازم است اشتباه بگیریم. نقد هیچ‌کدام از این‌ها نیست. نقد علمی پسینی نیست که در خدمت به یک نظام بیرونی قرار بگیرد. نقد صرفاً عمل نیاندیشیده و پیشاعلمی سوژه‌های فعال در یک بینادذهنیت برای پاسخ دادن به نیازهای جدیدی است که «در یک جهان مشترک بودن» برایشان ایجاد کرده است. □

منابع

- استاوراکاکیس، یانيس (۱۳۹۲) لاکان و امر سیاسی، محمدعلی جعفری، تهران: ققنوس.
- ژیرک، اسلاوی (۱۳۹۲) چگونه لکان بخوانیم، علی بهروزی، تهران: رخ داد نو.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۹۴) زیست‌جهان و اهمیت آن برای نظریه‌ی سیاسی. رخ داد نو.
- Chaitin, G. (1996) *Rhetoric and Culture in Lacan*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Feher-Gurewicz, J. (1996) 'Toward a new Alliance between Psychoanalysis and Social Theory' in Pettigrew, D. and Raffoul, F. (eds) *Disseminating Lacan*, Albany: SUNY Press.
- Miller, J.-A. (1992) 'Duty and the Drives', *Newsletter of the Freudian Field*, 6, 1 and 2: 5-15.
- Soler, C. (1991) 'Literature as Symptom' in Ragland-Sullivan, E. and Bracher, M. (eds), *Lacan and the Subject of Language*, New York: Routledge